**﴿ هُوَ البَاهِي البَهِيِّ الأَبْهَی ﴾**

 حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات مليک عزّ بی مثاليرا سزاست که لم يزل مقدّس از ذکر دون خود بوده و لا يزال متعالی از وصف ما سوی خواهد بود \* احدی بسماوات ذکرش کما هو ينبغی ارتقا نجسته \* و نفسی بمعارج وصفش علی ما هو عليه عروج ننموده \* و از هر شأنی از شئونات عزّ أحديّتش تجلّيات قدس لا نهايه مشهود گشته \* و از هر ظهوری از ظهورات عزّ قدرتش أنوار لا بدايه ملحوظ آمده \* چه بلند است بدايع ظهورات عزّ سلطنت او که جميع انچه در آسمانها و زمين است نزد أدنی تجلّي آن معدوم صرف گشته \* و چه مقدار مرتفع است شئونات قدرت بالغه او که جميع انچه خلق شده از أوّل لا أوّل الی آخر لا آخر از عرفان أدنی آيه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود \* هياکل اسماء لب تشنه در وادی طلب سرگردان \* و مظاهر صفات در طور تقديس ربّ أرِنی بر لسان \* مَوْجی از طمطام رحمت بی زوالش جميع ممکناترا بطراز عزّ هستی مزيّن نموده \* و نفحه از نفحات رضوان بی مثالش تمام موجوداترا بخلعت عزّ قدسی مکرّم داشته \* و برشحه مطفحه از قمقام بحر مشيّت سلطان أحديّتش خلق لا نهايه بما لا نهايه را از عدم محض بعرصه وجود آورده لم يزل بدايع جودشرا تعطيل اخذ ننموده و لا يزال ظهورات فيض فضلش را وقوف نديده \* از أوّل لا أوّل خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق خواهد فرمود \* و در هر دوری از أدوار و کوری از اکوار از تجلّيات ظهورات فطرتهای بديع خود خلق را جديد فرموده تا جميع انچه در سماوات و أرضينند چه از آيات عزّ آفاقيه و چه از ظهورات قدس انفسيّه از باده رحمت خمخانه عزّ احديتش محروم نمانند \* و از رشحات فيوضات سحاب مکرمتش مأيوس نگردند \* چه قدر محيط است بدايع فضل بی منتهايش که جميع آفرينش را احاطه نموده بر مقاميکه ذرّه در ملک مشهود نه مگر انکه حاکی است از ظهورات عزّ أحديَّت او و ناطق است بثنای نفس او و مدلّ است بر أنوار شمس وحدت او \* و بشأنی صنع خود را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جميع صاحبان عقول و أفئده اراده معرفت پست ترين خلق او را علی ما هو عليه نمايند جميع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمايند تا چه رسد بمعرفت آن آفتاب عزّ حقيقت و آن ذات غيب لا يُدْرک \* عرفان عرفاء و بلوغ بلغاء و وصف فصحاء جميع بخلق او راجع بوده و خواهد بود صد هزار موسی در طور طلب بندای لَنْ ترانی منصعق \* و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمه لَنْ تَعْرفَنی مضطرب \* لم يزل بعلوّ تقديس و تنزيه در مکمن ذات مقدّس خود بوده و لا يزال بسموّ تمنيع و ترفيع در مخزن کينونت خود خواهد بود \* متعارجان سماء قرب عرفانش جز بسر منزل حيرت نرسيده‌اند \* و قاصدان حرم قرب و وصالش جز بوادی عجز و حسرت قدم نگذارده‌اند چه قدر متحيّر است اين ذرّه لا شئ از تعمّق در غمرات لجّه قدس عرفان تو \* و چه مقدار عاجز است از تفکّر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو اگر بگويم ببصر در ائی بصر خود را نبيند چگونه تو را بيند \* و اگر گويم بقلب ادراک شوی قلب عارف بمقامات تجلّی در خود نشده چگونه تو را عارف شود \* اگر گويم معروفی تو مقدّس از عرفان موجودات بوده \* و اگر بگويم غير معروفی تو مشهودتر از آنی که مستور و غير معروف مانی \* اگر چه لم يزل أبواب فضل و وصل و لقايت بر وجه ممکنات مفتوح \* و تجلّيات أنوار جمال بيمثالت بر اعراش وجود از مشهود و مفقود مستوی \* مع ظهور اين فضل أعظم و عنايت اتمّ أقوم شهادت ميدهم که ساحت جلال قدست از عرفان غير مقدّس بوده \* و بساط اجلال أُنْست از ادراک ما سوی منزّه خواهد بود \* بکينونت خود معروفی و بذاتيّت خود موصوف \* و چه قدر از هياکل عزّ أحديّه که در بيداء هجر و فراقت جان باخته‌اند \* و چه مقدار از ارواح قدس صمديّه که در صحرای شهود مبهوت گشته‌اند \* بسا عشاق با کمال طلب و اشتياق از شعله ملتهبه نار فراق محترق شده \* و چه بسيار از احرار که برجای وصالت جان داده‌اند \* نه ناله و حنين عاشقين بساحت قدست رسد \* و نه صيحه و ندبه قاصدين و مشتاقين بمقام قربت در آيد \* و چون ابواب عرفان و وصول بان ذات قِدَم مسدود و ممنوع شد محض جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنايت خود را از مشرق جود و کرم بر همه اشياء مستشرق فرموده \* و انجمال عزّ أحديّه را از ما بين بريّه خود منتخب نمود و بخلعت تخصيص مخصوص فرموده لأجل رسالت تا هدايت فرمايد تمام موجوداترا بسلسال کوثر بی زوال و تسنيم قدس بی مثال تا جميع ذرّات أشياء از کدورات غفلت و هوا پاک و مقدّس شده بجبروت عزّ لقاء که مقام قدس بقاست در آيند اوست مرآت أوّليّه و طراز قدميّه و جلوه غيبيّه و کلمه تامّه و تمام ظهور و بطون سلطان أحديّه \* و جميع خلق خود را باطاعت او که عين اطاعة اللّه است مأمور فرموده \* تموّجات أبحر اسميّه از اراده‌اش ظاهر و ظهورات يمايم صفتيّه از امرش باهر و عرفان موجودات و وصف ممکنات از أوّل لا أوّل الی آخر لا آخر راجع باينمقام بوده و احدی را از اين مقام بلند اعلی که مقام عرفان و لقای آن شمس أحديّت و آفتاب حقيقت است تجاوز و ارتقا ممکن نه \* چه که وصول بغيب لا يُدْرَک بالبديهه محال و ممتنع بوده \* پس تموّجات ان بحر باطن در ظاهر اينظهور سبحانی مشهود \* و اشراقات آن شمس غيب از افق اينطلوع قدس صمدانی من غير اشاره طالع و ملحوظ \* و اين کينونات مشرقه از صبح أحديّه را بحجّتی ظاهر فرموده که دون آنکينونات مشرقه مرسله از اتيان بمثل آن عاجز و قاصر بوده‌اند تا احدی را مجال اعراض و اعتراض نماند \* چه که من دون حجّت واضحه و برهان لائحه حجّت الهی و برهان عزّ صمدانی بر هياکل انسانی تمام نبوده و نخواهد بود \* و لکن تخصيص آنحجّت بآيات منزله و يا إشارات ظاهره و يا دون آن منوط و مشروط باراده آن سلطان مشيّت بوده و خواهد بود و منوط و معلّق باراده دون او نبوده \* حال ای طالبان هوای قرب قدس صمدانی بطلب تمام و جهد و سعی کامل از سلطان جود و مليک شهود مسألت نموده که شايد از طماطم يمايم جود و فضل خود تشنگان را از سلسبيل بيزوال و تسنيم بی مثال خود محروم نفرمايد \* چه که جميع مقامات ما لا نهايه عرفان و منتهی ثمره وجود انسان وصول و بلوغ باين رتبه بلند أعلی و مقام ارجمند أبهی بوده \* جهدی بايد تا از لا و مظاهر آن که اليوم عالم را احاطه نموده فارغ شده بأصل شجره مرتفعه مبارکه الّا فائز شويد که اينست تمام رستگاری و اصل آن و حقيقت فوز و مبدأ و منتهای آن \* و ديگر انکه بايد آن آفتاب وحدت و سلطان حقيقت را از ظهورات بوارق أنوار مستشرقه از ان کينونت أحديّه بشناسند و عارف شوند چه که آن ذات أوّليّه بنفس خود قائم و معروف بوده و حجّت او هم از نفس او ظاهر و لائح خواهد بود \* دليل بر ظهور شمس همان انوار شمس است که از نفس خود شمس لائح و مشرق و مضیء است \* و هم چنين کلّ عباد بنفسه مأمور بعرفان آن شمس احديّه بوده‌اند ديگر در اين مقام ردّ و اعراض و يا توجّه و اقبال عباد برای احدی دليل و حجّت نبوده و نخواهد بود \* باری ای مؤمن باللّه در هر ظهوری ناظر بخود أمر و ظهورات ظاهره من عند او بوده تا از صراط إلهی نلغزی \* مثلا ملاحظه در انسان نما که اگر او را بخود او عارف شوی در هر قميص که او را ملاحظه نمائی ميشناسی و لکن اگر نظر بدون او از لباس و قميص داشته باشی هر آن و يوميکه قميص تجديد شود از عرفان او محتجب و ممنوع مانی \* پس نظر را از تحديدات ملکيّه و شئونات آفاقيّه و ظهورات أسمائيّه بر داشته و بأصل ظهور ناظر باشيد که مبادا در حين ظهور از أصل شجره محتجب مانيد و جميع أعمال و أفعال شما عاطل و باطل شود و از إثبات بنفی راجع شويد و شاعر بآن نباشيد \* و نعوذ باللّه عن ذلک فلتراقبن يا ملأ البيان لِتَعْرَفوا الظّهورَ بنفسه و بما يظهر من عنده لا بما دونه لأنّ دونه لن يغنيکم و لو يکون کلّ من فی السّموات و الأرض و هذا خير النّصح منّی عليکم إن أنتم تقبلون باری بصر سِرّ و شهاده را از توجّه ما سوی اللّه پاک و مقدّس نموده تا بجمال او در هر ظهور فائز شويد و بلقای او که عين لقاء اللّه است مرزوق گرديد و اين است قول حقيکه سبقت نگرفته او را قولی و از عقب در نيايد او را باطلی \* لم يزل در مشکاة کلمات چون سراج منير ربّاني روشن و مضیء بوده و خواهد بود \* چه نيکوست حال نفسيکه بنفس خود بانوار اين ضياء قدس صمدانی منير گردد \* فَهَنِيئًا لِلْعَارِفِينَ \*